

پیروزی شود پرای لوگات ایندهمی بیک برتری  
نمی بند و حتی کسلی کار آنها هرچند باهش  
شر قصد نداشتند حبیب کردند منظر روزی دید  
لماستی کارلوش هاشم بر لسان اخراج و  
خطا و انتخاب از دشکل گرفته باند به تویه خود در  
هیچ مقامی نتایج خود را نهضن می گند  
علاءور این هیچ فردی نتویق نهایع گروه و حزب  
پیاسی نمی تواند فواید و فتنی برای راکشانی که  
لرزش مردمه و یا جنی تیارهای اشان باشد  
میخ کسی نمی خش، کلکی در زیره تمام جویلیات قدری  
برخورد نه است و هعمل طور که کلت پنهانه است  
همچن قانون کلی ای قدرت در گرفتن همه اهالی ارا  
نیاز دارد

لما های ایک تاپیز ندیقی بین این عرض ناقصی مربوط به  
تحقیق عدالت قائل می شود، پس تاکنی های حاصل  
از ناقصی که بر سر اینها واقع شده بود و میرگری  
ناکام هایی که همچو کس از غولان را از قبیل مینمی و  
می شنینی نکرده و با همان امری، حکم نکرده بود  
توغ اول شکسته به لحاظ اخلاقی شدیداً محکوم  
لست همچو کس می باشد فهرنزن اتفاق نکند آرزوی  
مسئلۀ تاختان زیادی را مطالبه می کند.  
نیو ڈوم تا اجرا که بروانه از عمل غیربرالای یا  
نکدیشیده باشد از نظر هایک موضعی اخلاقی  
نیو ڈوم بالکل ویژگی غیرقابل ایجاد چالی و حتی  
حود طبیعت از مشهودترین که ببرخی تاکنی ها  
بر جای هی داشت اجتنمکی زندگی شد و از این  
طريق زمینه حمله به جامه از زاده های سوچ مدنی  
آن به جامعه ای دیکتاتوری فرآدمی بود هایک  
به خدمت ایالن اصطلاح (یعنی مدت اجتنمکی)  
مخالف است مستندات تاریخی در مورد شوره امیرانه  
تقریم و کوئی من توجیه کننده شیر نگرش اور  
از زیرا ماست

هاییک در داشته بود که هر واپلین فرن نورده بزمی شنی  
که اصطلاح خود را اینچنانی مطرح شده این  
اصطلاح در اینجا به عنوان منسنه کنی چه جای  
توجه طبقه حاکم پر از رغب نیازهای توسعه ای جدید  
و سلبیان مهابه - که آنون کل رگ قی شهری شده  
بودند - به کار برده و شدتاً تجارتی همچ اعتراضی  
نمیشست. آنچه که وی مصلح مفترض، بود تکرو  
ادیشه بی ملاحظه و دقت بود متفکران مادرانه  
فرمودش می کنند که عذالت بناهه تحریف و ماده ای  
کنی اجتماعی ای اسن اکرس و روه هنچمانی «دیگر  
پیان کنند مخصوصی کشیده های شفیلسته ای اکثریت  
آمریکا جامعه نیشنبلک پولنگر غایی اوبیلی پائش  
که تمام زهلاها و هر اراده ای اجلبر به اعلی درجه هستگار  
شده و روی بدن دارندن می توان گفت که چنین نفعی  
بی ملاحظه ای با واقع خیره و کنندگ است در حالت  
آخر، و ازه هنچمانی هم میزت هنچ اینچنانی «  
و این به چیزی میست که ای ایندی مخصوص ایندی که  
از بال انجیل شنیده است اشکاری شد و به از رفاقت  
قائمه نمود از این که به صورت ای گلیک و خودکایخته

با وجود قوت پر هان هایک علیه این سلطاح این  
قول عجیب بی نظر نموده . که خود وی فوج مله  
فلان عرصه عدالت اجتماعی را سه البته باشد  
گفته شود عدالت اجتماعی ای که به درستی  
فهمیده شده است هایک کفر خود را به عبارت  
یک منکر خدمت به هموطنان من داشت  
از نظر رویی کمک به نیکران روانی فهم معمول  
و رسایه جلدی از آن و خلق منتفعی شنید  
ایشان از این من ناید تلاش عقلانی هایک برخواهد  
تفاصل حام سلطنه موجود مرفا در استان ملائمه  
شخص خود وی نبود بلکه معلوم بغير اینجا  
پسری به مثیه پکشک پک پدر واقع گوشت شنید  
و اسنانی تحقیق عدالت در بندی اجتماعی به عبارت  
دیگر، کاری در جهت تحقیق قضیات بود پیرانی  
به منظور تشریف آنچه که هایک اکمال داد تاریخ  
تلقی ای از عدالت اجتماعی هستیم که وی هرگز

پذل توجیه ندانست  
حدالت اجتماعی مرمت فرمیده شدند خود شیوه  
خلیفه از حدالت ندانست که به ۲۰۰۰ نفر اجتماعی هاست

خواسته از مدتی که تدبیر این اولین پارتوسی  
کنیشیم بـ. جـلـیـونـجـیـ تـاـبـالـیـ یـهـ مـالـ  
۱۸۴۰ بـهـ کـارـهـدـهـ وـهـ وـاسـطـهـ آـتـوـرـوـ رـوـسـیـ  
تـرـ ۱۸۴۱ بـهـ کـهـ رـاـمـدـهـ وـصـفـ مـسـتـشـدـهـ جـانـ  
استـوارـتـ مـلـ ۱۳ـ مـلـیـ بـهـ بـعـدـ هـسـوـنـکـلـکـیـ بـهـ  
وـرـیـکـهـ لـلـانـ گـرـایـهـ نـهـیـتـهـ بـهـ. کـلـ اـجـمـاعـیـ  
چـاـنـگـاهـیـ سـوـرـیـ هـرـزـدـهـ مـتـکـرـیـنـ مـدـرـنـ  
پـخـشـیدـهـ چـاهـمـهـ بـاـدـهـ رـفـتـرـیـ برـلـیـ رـاـکـشـیـ کـهـ  
شـاـپـیـهـ وـقـتـرـ مـسـلـوـیـ سـتـنـدـهـ دـاشـتـهـ پـاـشـدـ بـهـیـ  
کـسـانـ کـهـ طـرـیـ مـطـلـقـ سـرـلـوـلـیـ بـنـ بـرـلـیـ بـهـ سـتـنـدـ  
اـبـرـسـ رـفـتـرـ تـرـنـ مـهـمـلـ مـحـسـنـ هـدـاـتـ اـجـمـاعـیـ وـ  
تـورـیـ سـتـ کـهـ بـرـیـ تـحـقـقـ آـنـ نـمـامـهـاـوـهـ مـلـیـ  
دـهـ وـنـدـلـ قـسـبـلـتـنـدـهـ مـیـلـیـتـ تـاـلـاـتـرـنـ فـرـجـهـ  
هـمـکـارـوـهـمـشـوـنـدـهـ

مـیـلـ کـمـوـرـمـیـ کـرـدـ کـهـ چـوـیـعـ بـهـ مـهـلـ طـرـیـقـ کـهـ  
افـرـکـ صـاحـبـ فـشـیـتـ بـهـ. وـنـدـهـ نـوـنـدـ قـشـیـتـ  
پـاـیـدـ شـایـدـ مـوـ جـوـامـنـ کـهـ کـلـلـاـتـ خـصـمـ حـمـوـرـ  
بـوـلـوـنـ چـنـنـ مـنـانـ حـاـلـ بـاـشـتـ حـكـمـتـهـ عـلـیـ  
کـهـ هـرـ آـنـ پـاـشـهـانـ خـوـدـ کـلـمـکـلـ باـهـرـیـنـ قـلـیـلـ  
بـهـ تـهـانـیـ تـمـ لـهـ تـصـیـرـ بـهـایـ حـیـاـسـ اـجـمـاعـیـ رـاـ  
مـیـ گـرـفـتـدـ اـسـاـقـیـ سـاـمـاطـیـهـ هـدـاـتـ اـجـمـاعـیـ  
تـاـلـیـوـنـ. مـدـرـنـ نـهـرـیـ فـیـلـاتـهـ بـوـدـهـ تـوـرـیـ کـهـ درـ آـنـ  
چـوـیـعـ بـوـدـهـمـهـ (ـتـهـ جـهـتـهـ گـلـشـتـهـ) بـهـ وـاسـطـهـ  
وـضـ قـوـقـیـنـ غـیرـخـصـ وـاـصـلـ فـیـرـتـ بـرـلـیـهـ هـدـهـ  
افـرـقـیـ کـهـ تـهـتـ حـکـمـتـ قـلـقـلـیـ هـسـتـهـ عـلـیـ  
مـیـ گـلـندـ

راش مفهوم عالی اجتماعی باشد و گرگویی  
دیگر در اگلی شریعه زاده است هرگز خطا نمایند  
خنثیهای لیدانی حکومت دیکتاتوری است و قدر که خنا  
همیزینه مردمان به تحریر برآیند و قتل آخوند  
پذیری اعلیٰ می‌بینند و خواست آلبیمه نشانی از آن  
می‌خواهند این را که خدا هم مریم اجلیل نیود  
به فعل بر سعادت از پیش و خلالم عالی اجتماعی  
بر مساخته منشود و تقدیس عقل جهش را فر  
ش شیوه دیکتاتوری می‌باشد و عذاب ایمه مفتاح اعلیٰ  
فرمان می‌برد و نوع بشری به صورت چمنی فرم می‌لای  
می‌برند هرگز خدا هنثیهای علم و شوه دیکتاتوری  
به قسمی ایسم اجتماعی ایمی انجامد. تجاه که عقل  
حکم می‌برد این عاقلان آنکه فرم می‌بندد را  
آن گونه که خوبی این اندیشه را واقع این شیوه اگلی  
قدر تشدید که حکمرانی می‌گشته

کوچک استدلال شاید چنین حصل آید که اندیشه  
اعتنیانی، احتمام طبیعی اش را خریستی امر له  
می نماید که در آن به افراد گفته می شود که چه بگذشت  
به گونه ای که افتکار می شود افراد را مسخریت  
با خسرو و از این طریق آنها را متمدد و پاسخگو  
ساخت.

پیش فرض این ناتیجت آن است که از اندیشه  
مذکور گرفتاری های بروزی راهنمایی می شوند به جای  
آنکه قدردانی درونی شدن شخصی، منشی علاوه بر آنها  
را این سیر کنندگان شناساند و گرایش مسخر آن داشته  
که همچنان شخصی مستول وضع مریوط به شودندسته

گویند این قول که او مستول است به معنای حضور  
دانشمند شخص مظلوم و قربانی است

درویش این کار در راه خلاف بزمی  
که دیگری را مقصود نمایند و کس که خواهد  
ذکر نماید کنده کنم که بپنهان  
همان طور که کولاکوفسکی در تاریخ دیکتاتوری  
که نیز خود نیسته است باشد و باع

لرستانی، خود را می‌نماید و این را  
این‌طوری که بتواند آنچه که چنانیه و سبزی  
فرموده باشد تضمین شده است. همان‌موقع می‌گذرد  
که نهاد شهانشاهی گذشته است. دیگر، قدر تمدن است

آن رونچ بودن سه مسیحی که پیرمردی هم  
آن عوامل رونچ دهنده باشد نایاب شوند. هایک متذکر  
می شود که حتی وقتی در میان یاریم چنین اصراری  
نمی خواستند این اتفاق رخندان نباشد و متنی که از

مشتری و پسندیده باشند.

لخته‌های فردی و فرآیندهای پر جامدی از  
طبق اصول سقراطی مالت بین شنیدند  
لشته‌های نسبتیم فردانشیست و هنچ کلمه  
لطف به من در اینک شدستم بخوبی و شفاف

او آنچه می‌دانم این توانمندی است که به دیگران الهام بخشند تا با پذیرش همه‌کاری کرده و طوری آنها را سازمان نهی کند که فعلی عادله و ایمان‌باد استند این مجموعه بتوان پیشگویی هر چالمه متضمن است که از مارق آنها شهروندان آزاده و باسطه تجمع امور مورد نظر خود بدون رجوع به حکومت شریف خود  
حکومت گرفته باشد.

شهر و زندگی که شریک مسامی دارند کوشش‌های خود را به مطلب «تیری هم» هر آنچه که از جمله از ادراکهای ذاتی است برای اینجا وظیفه شهر و زندگی خود است. بسته به اندیشه‌پردازی و فعل پرای یکدیگر توصیه، می‌گذارند و انتیتات که چنین عملی شناختی انسانی دیدگوی قابل تحقیق است، نهایتاً است برای تعریف آن به معنای نوع خالصی از عدالت چنین تعریفی سازگار است که محدوده وسیع تری پرای توانمندی‌های اجتماعی فر نظریگوییم و آن را به مجموعه اندیشه مربوط به عدالت فردی منحصر ننگیم.

لورمن و پریز کی ای کہ یہ ہدایت اجتماعی ترست  
لہبیدہ شدہ مترتبہ سے آن قیست کہ یہ خیر  
جامعہ منہجی میں مشود نہ صرف اپنے منفعت فردی  
خالص، شے پروپریتی میں تو انہوں کو گرم آیندہ و مثلاً اور  
وزیر ہائی خالص در لام صاحبت مدرسہ ساختن  
ماں اپنے شکام شوند۔ مہمچنین در شہر ہائی مدن  
پہ دلال اعلان انسٹیٹیوٹ جیزی رائے حراج بکٹر نہ  
زمین سڑک ای را بارز اسٹری اکنڈہ جھیطن سے  
واپاکسٹری اکنڈہ وہاں ہر لازم مقصود دیکھ کر  
تمہرات اجتماعی شکام انہا راجدان سوق میں دھد  
پریز ڈنڈنگلین وورمن مٹالی کہ مر آئیں شیوه  
حدائق توری، لمی «جتماعی» قائم دل میں شوہ

متصل آن شست که به اندیزه موروث آن از اغذیه مخصوص  
خیرپرگار است.  
خصوصه مطلوب این تمریف، از عدالت اجتماعی  
این است که ملیعتی ختنی در زندگی طویی که هم  
بروی افراد چه وهم برای ولست و هم میتوهم را  
تسری دارد، نیز حوزه مطلق این من توکل ایست.  
طه دین، میانه اقتصاد فرهنگ و پنهان و کل  
طبیعت فلسفیت‌های اجتماعی انسانی را خود گیرد  
و قدریت عدالت اجتماعی ایجاده می‌نمهد ارادی که  
زاده‌ای نیک طرزه با احکام عملی متفاوت است. حتی  
مخالف یکدیگر هر یاره معتبری ملای غیر جمیع  
و نیزه حسول آن دست پاپند چنین تخلف‌هایی  
موضوع علم سیاست است.

ما باید هر معنی‌گذار اصطلاح «عیالت اجتماعی» را  
که به منشی‌های (عنی، قابلی) افراد تعلق نمی‌گیرد  
از دور خارج کیم عیالت اجتماعی با آنچه است  
نه تن بزای افرادی، بلکه غیر این صورت امری نقضی  
و گول زندگی

این توکوبل درست گفته‌بادند که هابل مشارکت  
القوی نهستین دموکراسی است، چنین خواهد بود  
که عیالت اجتماعی فضیلت اهلی دموکراسی است  
چرا که عیالت اجتماعی شرایطی نهاده‌اند که درن اصل  
مشارکت و همانگزی ترقیل و اعمال روزمره است  
غذان از این امر به گفته‌های رکه فناوری اخلاقی در  
نه طرد

نه لذت گشتن از این امر به بالا نمایند که

# دای نوک پیش

جذب

و اجلس مستویت های اخلاقی، کس را به طور مستقیم به چالش نمی کشند و در میان منین تئوری های عدالت درکی به ظلم غیر عادلانه که به اینکات را تبلیغ می کنند و از فردی خواهند که به اینکات دلاری های عقدشی و اخلاقی، بدنه هاروی از آرده اشاره نهایت و هر مقام عمل آنها را نظر را بر فرد تجھیل می کنند که برعکس امزاعی مدنی و عبارت هایی که به نظر پردازان و مدفونان نسلی آن تئوری های بزم خود و با هر لگزی می آهارا صریح و عادلانه تصور کردند که جاست که فردی - اخلاقی خود سازند و اینجاست که فردی در متن پاور به چنین تئوری های وجود فردی خود را در وجود اجتماعی خوبی به تعلیل می برد و اینجا این فردی است که هنجارهای جامعه خود و اعادله اش من بدله که این ماجراجویی و مدفون قدرست آن تئوری هاست که این هنجارهای هر لگزی می و با هر تئی ناعادله ای می بند و طوری قدرست هم این نکار را در جامعه اقامی کنند که فرد هم تبلید آنها را عادله ای بدلد و به هر طریقی ایجاد پری تئی آن هنجاره ای انشاش و مجازی کرد و از این نکته بدل شاهزاد است که تئوری های صفات نمی توانند هنجارگیری در کار اخلاقی فردی از امور مژون زیر آنها شهرا بر قبیله با وجود اجتماعی انسان و نقش فرد هر سازمان یعنی امور اجتماعی هنوز توضیحت و رهنمودهایی می بینی هستند این توصیه ها در عده ای انتقاد و برش اینهاست که مایه بر آنها اخلاقی و درک فردی از انسان اخلاقی انتکنند این نکته و این باید باز پرورد و وجود فردی انسان در وجود اجتماعی اول قابل تحلیل است علاوه بر این انتقاد اینکه بگری نیز بر سرکار این تئوری ها اولاد است و این این است که اگر انسان بر مبنی قضاوت های اخلاقی روحی مسوی تئوری های عدالت اور دینه بداند بر این مبنی بیز هر گاه که بخواهد از این تئوری ها انسانه بگرد خصلحان وجود فردی در وجود اجتماعی انسان را از این مرتع نهایی اخلاقی محروم می سازد بنابر این مشاهده می کنیم که حتی در مسطح ذهنی و منسجم یک تئوری، عدالت به ما کمک می کند تا اداری مینیمی در مورد تعقیل کشناها بر خود راهی خوبی داشته باشیم از این رو در این زمان ما باید از این توجه کنل به بایسته ای اخلاقی نشأت گرفته از وجود فردی خود یا الایمن

در مجموع در کمال اعلانات چه در شکل واضح و جقت آن و چه در شکل سبهم و روزمره آن بر ناواری های ما در مردم نهاده ای اجتماعی و شکل هر خود رهای ما در چشم از من گذشت در وضعیت مسئولی، ما هنجارها و آذرب و رسوم اجتماعی را بدان گوئی که هستند رعایت می کنیم اما آن هنگام که آنها را بر اساس معيارهای خود نشروع و نظرست من چنین یا به اکراه - یا توجه به ضمانت اجرایی آنها و ترس از مجازات دولتی عدم رعایت آنها - به آنها گزدن می نمیخواهیم باز دنیاگیر کردن آنها صوری پیوستم در موادهای خاص هم به طور مستقیم برای تبریز آن هنجارها گفته به زعم ما پایه ای این عدالت مناقصات دارد فناخت و میازره می کنیم فناخت و میازره ای که ممکن است تسلی یزدگی با راحت شیوه خود قرار دهد در جواب اولیه هم عدالت میاري بوده است که نسلن ما هنجارهاي اجتماعي و آذرب و رسوم و قولاند و قولشن حاکم در جمله خود را با آن می سنجیده و سی در آن جواب پر خلاصه موردن گفت بحث از تبریز های عدالت اسسه عدالت در همه ای از زمز و زن منبعی ایچجه بود و دارای منشی ایی محضوب می شد تا بدان حد کابن لفتقاد وجود هاشت که اعمال ای نفسه و ذات اعاده ای و نیکو تسبیه بلکه تایید ایی است که اسر را با عملی راعدا لایه و درست می سازد هر یادن بذوق عادت به عنوان معياری مستقل مطرح شوده ولی در آن موردن دوران شکوفانی تبریز های عدالت اسسه تم همین ۱۰۰ ساله اخیر تبریز ها و ایلدوزی هایی شلیعی از لب الرسوس و سپاهیسم گرفته تا لریسم و فاشیسم فرجال و قلبت برای جل توجه عموم به دید آرامی خود از هنجارها و ماختیز اجتماعی یوده مده آنکه این تبریز ها و ایلدوزی ها در عمل یک تبریز جامع عدالت هستند آنها هنها دید منحصر از یک چالمه ارامی دلزنده که در گ معیتی نیز از اسلامی تعقق آن بدلند

غلاب آن تبریز های خیر و سعادت انسان را منوط به تحقق برآنمدهای ای انتظار های خود می شمرند برای مددگان اصلی این تبریز هایه تلاش هایی شخصی افراد بلکه وجود یک چالمه ارامی عالی است که بین از هر چیز دیگر خیر و سعادت افراد را خسین من کند تبریز هایی عدالت مسدیلات مخالفانی فرد امتطی به اصلاح یا تحریل ماختیز اجتماعی می کنند و برخلاف ادیان و مذاهب باور

امنه شفیعی  
یکی از مسائل فکری فلسفه‌دان و مصلح اجتماعی از افلاطون گرفته تا کنست و مازنین لورت کنکه، همسواره تقدیر و پر رسمی هنجاری‌هاي اجتماعی موجود بوده است. شاید تصور شود که چون فرد در من قواده و آنکه اجتماعی و شدید می‌گذارد و غیر از این اجتماعی می‌شود خوبی خود تعلیم هنجاری‌هاي اجتماعی را بر حقو قدرست من مذکولی بله گفت از آن رو که مجموع هنجارهای اجتماعی یک کل ثابت و ممکن را تشکیل نمی‌دهد، همه افراد به پر ک صوت در مرض هنجارهای واحد فشار نسی گیرند و به این ترتیب به طور یکسان قواده اجتماعی را پذیرانش شوند در گذر زبان برخی هنجارهای اجتماعی تغییر می‌کنند و در تابعی و خاص دیگر هنجارهای از پندت گیرند این وضعیت فردی می‌تواند برخی هنجارهای ایرانی باز و بروخی هنجارهای دیگر ناشر و نادرست و خود را عافت از رعایت آنها بدله بدو شک در این میان او ذرا عایق بیلرها و گزنشاهی خاص خود را خواهد بود. در این رابطه و به طور کلی این سوال پیش از این که فرد تواند به چه معیار کنکی ای این اضطراب و اضطراب می‌دهد نظر پروردگار داران اجتماعی برای توجیه این گونه نظریه اسلام ما و توزیع و پرسی هنجارهای اجتماعی، دست به تدوین تئوری هایی مدلات زندگانی‌هایی معین و دقیق برای سنجش درستی و حقیقت هنجارهای موجود در انتشار ناشته باشد به سیاه این تئوری، آنها به توصیف نظامی معین از هنجارهای اجتماعی می‌برانند که بزم آنهاست تواند به پیران نزدیک شود و نیکی را برای همکاران خود فراهم آورد. درین کلام بک تبری مدلات در ک میان و مشخص را قریب نظم ایندال هنجارهای اجتماعی به نایابی می‌گذارند این نظام ممکن است از نظر منتقدان تحلیل و یا حتی ناگذارانه و ظالمه معرفی شود و این تأثیجی که یک نظام ایندال معرفی می‌شود تئوری مذاقع آن تعلم- ایندال را من توان تئوری مدلات خودگردانی این تئوری هایی عدالت در بیان جاذبه‌گذاری ایندال برای آن ریستن بلکه به می‌ستن مبتداً فردی و چشمی، منفصل مفهوم از عدالت است. سازمان‌های جویان خواه اندیشه بر اساس مفهومی از عدالت استوار بوده است به بیان دیگر،